

از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری

(تجربه ای تاریخی از چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰)

در سال ۱۳۵۷ که مردم مبارز ایران برای کسب استقلال، آزادی، رفاه و برابری دست به انقلاب زدند، هر چند که کمونیست ها در شرایطی نبودند که بتوانند رهبری آن انقلاب را بدست بگیرند اما در آن زمان کمونیسم از چنان پشتوانه توده ای و از چنان اعتباری در جامعه برخوردار بود که حتی خمینی که با دخالت مستقیم قدرت های بزرگ به حکومت رسید نیز، در آغاز جرأت نکرد علیه کمونیست ها سخنی بر زبان راند. واقعیت این بود که از سال ۴۹ به بعد نام کمونیسم در ایران با نام چریکهای فدائی خلق عجین شده بود، با نام کمونیست هائی که در میان وسیعترین توده های مردم ایران (و نه فقط ایران) محبوبیت بی نظیری کسب کرده بودند.

اتفاق پیش از آن - یعنی قبل از این که کمونیسم با چریکهای فدائی خلق مقبولیت وسیعی پیدا بکند، بر زمینه خیانت رهبران حزب توده که بوئی از کمونیسم نبرده ولی به آن اسم فعالیت سیاسی می کردند - تبلیغات دشمن علیه کمونیسم و حتی علیه هر نیروی روشنفکری در جامعه تا حد زیادی در میان توده ها برد پیدا کرده بود. اما بعد از آغاز فعالیت چریکهای فدائی خلق، وسعت و عمق محبوبیت کمونیست های فدائی در جامعه چنان شد که در مقطع انقلاب ۵۷ در شرایطی که "فدائی، فدائی، تو افتخار مائی" به یک شعار عمومی در میان مردم تبدیل شده بود، هر کس که خواهان جلب توجه مردم بود و یا می خواست به نام توده ها بر مسند حکومت قرار گیرد، به اجبار می بایست نشان دهد که دوست کمونیست هاست و یا حداقل ضدیتی با کمونیست ها ندارد. وضع به گونه ای بود که ابراز دوستی و احترام به عنصر چریک فدائی و به کمونیسمی که با این نام شناخته می شد، باعث نفوذ هر چه بیشتر در میان مردم می شد. این، یک واقعیت انکار ناپذیر تاریخی در جامعه ماست؛ و درست بر چنین اساسی بود که خمینی هم علیرغم این که فردی شدیداً ضد کمونیست بود، در ابتدا برای فریب مردم مجبور شد وعده دهد که "لکن" (تکیه کلام خمینی) کمونیست ها هم در ایران آزاد خواهند بود. بنابراین، با توجه به چنین واقعیت هائی باید دید که چریکهای فدائی خلق چه گفته، چه کرده و چه دست آوردهای مبارزاتی داشتند که بدان گونه در دل های مردم جای گرفتند تا جائی که هنوز هم یاد کمونیست های فدائی و رزم دلاورانه آنان شور و امیدی در دل مردم بوجود آورده و خاطره تأثیر گذاری های مثبت شان همچنان در ذهن تاریخی جامعه ما محفوظ است!

پیشاپیش بگویم که خطاب من در این مقاله نسل جوان مبارز ایران خواهد بود و به آنهاست که باید بگویم که با این که من خودم از ابتدا در شکل گیری چریکهای فدائی خلق سهیم بوده و سالها با همین عنوان علیه رژیم شاه جنگیده و برای تحقق اهداف این سازمان که همانا اهداف طبقه کارگر و زحمتکشان ایران است مبارزه کرده ام و با این که امروز نیز با همه محدودیت های شرایطی که در آن قرار دارم وظایف مبارزاتی را در تشکیلاتی پیش می برم که کماکان به همان آرمان های انقلابی چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ پایبند است، ولی برای ادای مطلب به شیوه ای گویا، ترجیح می دهم در اینجا و در این نوشته از لفظ "ما" استفاده نکنم. شاید این امر در عین حال "روحیه" بالای کسانی را هم برجسته کند که امروز در دنیائی که ریا و دروغ را "سیاست" جا می

زنند، در حین دشمنی آشکار با کمونیست های فدائی و کوشش در آلوده کردن "اندیشه های پاک پویان" ها، اصرار دارند که خود را "ما" بنامند تا با اعتبار دادن به خود از این طریق راحت تر بتوانند تاریخ و همه دستاوردهای مبارزاتی چریکهای فدائی خلق را تحریف کنند.

البته خود این امر که کسانی علیرغم همه مغایرت افکار و اعمال شان با چریکهای فدائی خلق و حتی ضدیت با کمونیست های فدائی هنوز سعی دارند خود را به فدائی ها منسوب نمایند، گویای بار افتخار آمیزی است که نام فدائی با خود حمل می کند. نام پر اعتباری که تنها در پرتو این حقیقت حاصل شده که تئوری و عملکرد چریکهای فدائی خلق در خدمت طبقه کارگر و توده های تحت ستم ایران برای رهائی از زیر ظلم و ستم و سرکوب قرار داشته است. اتفاقاً کوشش های بسیار گسترده همه نیروهای راست و فرصت طلب هم برای وارونه جلوه دادن حقایق در مورد کمونیست های فدائی درست از همین واقعیت سرچشمه می گیرد.

معمولاً نام چریکهای فدائی خلق با مبارزه مسلحانه تداعی میگردد. اما مهم است به این امر توجه شود که چه، دشمنان مردم و چه، مخالفین در درون صف خلق (که پیش از این از آنها به عنوان "سیاسی کار" نام برده می شد) همواره سعی کرده اند چریکهای فدائی خلق را صرفاً با یک شکل از مبارزه تعریف و به دیگران معرفی بکنند. در حالی که اولاً، معرف چریکهای فدائی خلق تئوری مارکسیست-لنینیستی آنهاست که در ارتباط با پایه ای ترین مسایل مربوط به ساختار اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران و چگونگی دگرگون ساختن آن ساختار و رسیدن به سوسیالیسم تدوین گشته است، و ثانیاً، اگر مبارزات دهه ۵۰ را معیار قرار دهیم، می بینیم که مبارزه مسلحانه، شکل اصلی مبارزه کمونیست های فدائی در این دهه بود و این طور نیست که آنها فقط مبارزه مسلحانه کرده و از انجام شکل های دیگر مبارزه غافل یا نسبت به آنها بی توجه بودند.

ارتقای آگاهی انقلابی طبقه کارگر و کل توده ها و متشکل کردن آنها وظیفه ایست که بردوش انقلابیون کمونیست قرار دارد و کمونیست های فدائی نیز این وظیفه را در طول فعالیت های خود با شدت و جدیت تمام و با هر چه در توان داشتند از طریق پخش اعلامیه، انتشار جزوه و کتاب، استفاده از رادیو برای آگاهی دادن به مردم و کوشش در متشکل کردن کارگران و دانشجویان و غیره انجام می دادند. کسی نمی تواند منکر شود که اتفاقاً در خود سال ۵۰ درست در هنگام پخش اعلامیه بود که بین رفقا علیرضا نابدل و جواد سلاحی با نیروهای رژیم شاه درگیری مسلحانه پیش آمد و منجر به جان باختن رفیق سلاحی و زخمی شدن رفیق نابدل و سپس دستگیری و اعدام او گردید.

کمونیست های فدائی به طور خلاصه می گفتند که در شرایط دیکتاتوری در ایران، "مبارزه مسلحانه، آن شکل از مبارزه است که زمینه آن، مبارزه همه جانبه را تشکیل می دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پر تنوع مبارزه ضروری و سودمند می افتد" (نقل از رفیق مسعود احمدزاده، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، صفحه ۱۰۷ قطع جیبی).

از جنبه استراتژیکی، حرف اصلی چریکهای فدائی خلق در این اعتقاد خلاصه می شود که در شرایط جامعه ایران، راه اصلی برای یک انقلاب واقعی یعنی دگرگونی کامل سیستم ظالمانه سرمایه داری حاکم بر جامعه و جایگزینی آن با سیستم اقتصادی - اجتماعی ای که قادر به تحقق اساسی ترین خواست های اکثریت آحاد جامعه باشد، تنها با نابودی ارتش ضد خلقی به مثابه ستون فقرات این نظام ممکن است و این امر در اساس نه با قیام بلکه در جریان مبارزه مسلحانه توده ای و در یک پروسه طولانی می تواند تحقق یابد.

مسلماً صحت و سقم یک تئوری تنها در پراتیک محک می خورد- چرا که تنها پراتیک معیار حقیقت است. با این دید در بررسی تئوری و پراتیک چریکهای فدائی خلق ما با دو امر متفاوت روبرو هستیم. از یک طرف بخشی از

تئوری آنها خصوصاً در ارتباط با مبارزه مسلحانه توده ای هیچوقت از طرف خود چریکهای فدائی به فعل در نیامد، و از طرف دیگر واقعیت این است که تا آنجا که به آن تئوری عمل شد (در رابطه با راهگشائی مبارزه و کسب دست آورد های انکار ناپذیر و تأثیر گذاری های مثبت آنها در جامعه و در پیشرفت تاریخ) جریان عمل، بر صحت تئوری چریکهای فدائی خلق مهر تأیید زده است. حال یک سؤال بجا این است که چرا در مرحله بعد از سقوط رژیم شاه، با وجود آن همه اقبال وسیع مردمی که در اثر جانفشانی های کمونیست های فدائی بدست آمده بود، سازمانی که تحت نام "سازمان چریکهای فدائی خلق" فعالیت می نمود و نیروی مادی عظیمی در اختیار داشت نتوانست نقش انقلابی ای که از او انتظار می رفت را در جامعه ایفا کند؟

در برخورد به مسایل فوق لازم است به شرایطی که چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ از سر گذراندند، هر چند به طور مختصر، نگاهی داشته باشیم.

باید دانست که در هر مقطعی از تاریخ، برای پیشرفت به جلو نیازهای خاصی در جامعه مطرح می شود، و یک نیروی سیاسی تنها با پاسخ گوئی به آن نیازها راه اعتلا پیموده و قادر است پشتیبانی مردم را به خود جلب کند. در مقطع سالهای ۴۰ نیاز اساسی جامعه آن بود که یک نیروی انقلابی نه در حرف و ادعا بلکه در جریان عمل (چرا که توده های مردم با دیدن واقعیت های عینی و با تجربه خودشان به صحت و سقم یک امر پی می برند) به توده ها نشان دهد که امکان مبارزه بر علیه ظلم و ستم و تحقق خواست های عادلانه مردم وجود دارد و راه مبارزه را نیز به آنها نشان دهد.

راز ماندگاری و موفقیت چریکهای فدائی خلق در این واقعیت نهفته است که آنها توانستند به نیاز جامعه در مقطع مورد نظر پاسخ دهند. مبارزه مسلحانه در شرایطی در ایران آغاز شد که توده های تحت ستم پس از سرکوب های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از شکست تلاش های مبارزاتی شان در دهه ۴۰، امید خود را به مبارزه از دست داده و "نمی توان مبارزه کرد" به نادرست و به شکل غم انگیزی به باور آنها تبدیل شده بود. اما با اعمال قدرت انقلابی از طرف مبارزین مسلح بر علیه رژیم سرکوبگر شاه، مردم به عینه دیدند که علیرغم شرایط شدیداً دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه، مبارزه امکان پذیر است. در این پروسه بود که دیگر جائی برای ناامیدی و گریز از مبارزه باقی نمی ماند. در آن روزگار علاوه بر انجام کار آگاه سازی و افشاگری های سیاسی از طرف کمونیست های فدائی، انجام عملیات مسلحانه بر علیه رژیم و سرمایه داران، حمله به مراکز ستم و سرکوب و یا حتی مقاومت مسلحانه انقلابیون در خیابانها در مقابل مأموران مسلح رژیم یا به هنگام محاصره خانه هایشان، و همچنین پخش شدن خبر مقاومت های قهرمانانه شان در زیر شکنجه ها و برخورد تهاجمی زندانیان سیاسی در زندان ها، همه و همه خود کاملاً نقش آگاه گرانه و تشویق مردم به مبارزه را داشت.

در تئوری چریکهای فدائی خلق (این تئوری توسط رفقا پویان و احمدزاده تدوین شده) گفته شده بود: "در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که می تواند موتور بزرگ توده ها را به حرکت در آورد. شرایط ذهنی انقلاب در طی عمل مسلحانه، به کمال شکل خواهد گرفت. پیشرو واقعی، پیشروئی که پیوند عمیق با توده ها دارد و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده باشد تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی- نظامی می تواند بوجود آید" (نقل از کتاب رفیق مسعود احمدزاده صفحه ۱۳۳، قطع جیبی). این جملات و به خصوص تشبیه نیروی پیشرو به موتور کوچک و نیروی انقلابی توده ها به موتور بزرگ، سالها از طرف مخالفین با بهانه ها و توجیهات مسخره، مورد تمسخر قرار می گرفت. اما تجربه عینی، درستی آن سخنان را با وضوح تمام به همگان ثابت نمود. اگر تاریخ مبارزاتی مردم ایران را از مقطع کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ در نظر بگیریم می بینیم که از آن تاریخ به بعد تا سال ۴۹ برغم همه

تلاش های مبارزاتی جوانان انقلابی هیچ تشکل انقلابی که قادر به حفظ خود و تداوم مبارزه در جامعه باشد، به دلیل ناکارآمد بودن راه حل های صرفاً سیاسی در شرایط اختناق و دیکتاتوری در جامعه، نتوانسته بود شکل بگیرد. **اما پس از آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۴۹، انقلابیون در پرتو کار سیاسی- نظامی خود موفق به ایجاد تشکل های انقلابی پایدار و مؤثر در سرنوشت سیاسی جامعه شدند. این تجربه، یکی از مهمترین و ارزشمند ترین دست آوردهای مبارزاتی جنبش مسلحانه و چریکهای فدائی خلق برای مردم مبارز ایران است.** ثابت شد که در شرایط سلطه یک دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز تنها با توسل به قهر انقلابی و با انجام مبارزه سیاسی- نظامی می توان تشکل انقلابی مورد نیاز در جامعه برای پیشبرد مبارزات مردم بر علیه دشمنانشان را بوجود آورد. علاوه بر بجا گذاشتن این تجربه، نیروی متشکل انقلابیون مسلح، در همان زمان در شکل گیری و تقویت شرایط ذهنی انقلاب نقش به سزائی ایفا نمود و توانست مردم را به صحنه مبارزه بر علیه رژیم شاه بکشانند. این موتور کوچک همچنین راه اصلی مبارزه با دشمن را نیز به مردم آموخت، به طوری که وقتی در سال ۵۷، نیروی عظیم توده های انقلابی یعنی همان موتور بزرگ به حرکت درآمد، با حمله به زرادخانه های رژیم شاه و کوشش در مسلح کردن خود- همانطور که از پیشاهنگان مسلحش یاد گرفته بود- قیام ۲۲-۲۱ بهمن را برپا ساخت.

اگر آنچه در فوق آمد یک تصویر کلی از چریکهای فدائی خلق و برجسته ترین و بارزترین دست آوردهای مبارزاتی آنها را در دهه ۵۰ بدست می دهد، اما این تصویر ناکامل خواهد بود اگر به این واقعیت اشاره نشود که چریکهای فدائی خلق در پرتو تئوری خویش می توانستند به مراتب بیشتر از آنچه انجام دادند در روند جنبش در جهت تحقق خواست های اساسی مردم و دست یابی به پیروزی، تأثیر گذار باشند.

واقعیت غیر قابل انکار این است که سازمان چریکهای فدائی خلق با پاسخ دهی به نیازهای جامعه در یک مرحله از جنبش که منجر به ایجاد فضای مبارزاتی در جامعه و روی آوری توده ها به صحنه مبارزه شد و همچنین طی آن استحکام تشکیلاتی اش تضمین گردید، این پتانسیل را پیدا کرد که هم بتواند نیروی مبارزاتی آزاد شده توده ها را در اشکال غیر مسلحانه بسیج و سازماندهی کند و هم در مناطق مساعد و مناسب، آن نیرو را در یک مبارزه مسلحانه توده ای که به گسترش و تقویت جنبش ضد امپریالیستی توده های زحمتکش و ستمدیده ایران منجر شود، بکار گیرد. اگر این پتانسیل بالقوه در سازمان به فعل در می آمد و چریکهای فدائی خلق در جهت تحقق آن وظایف به اقدامات عملی درستی دست می زدند، در چنین صورتی این برخورد عملی صحیح، راه را برای بدست گرفتن کل رهبری جنبش توده ها توسط کمونیست های فدائی هموار می کرد. اما متأسفانه چنین نشد. عدم انجام وظایف فوق، بزرگترین ضعف سازمان چریکهای فدائی خلق و پاشنه آشیل جنبش مسلحانه در مرحله ای از رشد خود بود.

یک اصل دیالکتیکی مشعر بر آن است که یک پدیده همواره در حرکت بوده و مدام تغییر می یابد. به همین دلیل آنچه دیروز نو به حساب می آمد روز دیگر به کهنه تبدیل شده و امری تازه جایگزین آن می شود. حال اگر براساس این اصل به شرایط نوینی که با آغاز و پی گیری مبارزه مسلحانه در جامعه در اوایل دهه ۵۰ بوجود آمده بود توجه کنیم، خواهیم دید که این شرایط، دیگر همانی نیست که در آثار اولیه چریکهای فدائی خلق مورد توصیف قرار گرفته بود.

در حقیقت بعد از رستاخیز سپاهکل (مبدأ آغاز جنبش مسلحانه در ایران)، به تدریج شرایط نوینی در ایران شکل گرفت که با شرایط جامعه پیشین خود در دهه ۴۰ بسیار متفاوت بود. یکی از مشخصه های بارز جامعه قبلی، حاکم بودن رکود و خمود مبارزاتی در آن، سیاست گریزی توده ها و عدم اعتماد آنان به نیروهای روشنفکر در جامعه بود. در حالی که اکنون جامعه ایران را می شد جامعه در حال جوشش مبارزاتی توصیف نمود. جامعه ای

که گرایش به مبارزه سیاسی در آن برجستگی یافته و مبارزه در میان کارگران و دیگر توده های تحت ستم برای تحقق خواست های صنفی و بالفعل شان گسترش هر چه بیشتری یافته بود. اگر به نشریات آن دوره و از جمله به نشریه نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق رجوع کنیم و اخبار مبارزاتی در جامعه را در همان مقطع از نظر بگذرانیم به راحتی متوجه چنین تغییر بزرگی بین شرایط جامعه در سالهای قبل و بعد از شروع مبارزه مسلحانه در ایران خواهیم شد. توجه به چنین واقعیتی برای ارائه تاریخی واقعی از چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

با بررسی واقعیت فوق می توان از یک طرف به این حقیقت پی برد که با عمل به تئوری درست برخاسته از دل واقعیت های جامعه (درج شده در آثار رفقا پویان و احمدزاده)، جنبش مسلحانه جلو رفته و مرحله ای را با موفقیت پشت سر گذاشته بود؛ و از طرف دیگر با بوجود آمدن شرایط نوین، نیازهای مبارزاتی جدیدی هم در جامعه شکل گرفته بود، نیازهایی که رشد و تکامل بعدی جنبش مسلحانه و پیشرفت مبارزات طبقه کارگر و کل جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده های تحت ستم ایران منوط به پاسخ دهی درست به آنها بود. درست در این مرحله از جنبش بود که چریکهای فدائی خلق و به تبع از آنها کل جنبش مسلحانه از حرکت رو به جلو باز ماند.

مسلماً، برای کسانی که سعی می کنند با روشی علمی و با تکیه بر واقعیات، حقایق را دریابند، این مسأله باید مطرح شود که چریکهای فدائی خلق در تئوری چه گفته بودند و در پراتیک چه عملی انجام شد! می دانیم که به طور کلی، چریکهای فدائی خلق با این اعتقاد که با دست زدن به مبارزه مسلحانه شرایط مبارزاتی مطلوب برای هر چه بیشتر آگاه و متشکل کردن توده ها فراهم شده و امکان بسیج و متشکل کردن توده ها و در رأس آنها طبقه کارگر بوجود می آید، با شجاعت تمام به این شیوه از مبارزه روی آوردند. در آثار رفقا پویان و احمدزاده، تاکتیک های لازم برای مرحله اول جنبش تشریح شده بود. در این آثار حتی تا آنجا که شرایط اجازه می داد برای مرحله بعدی نیز تاکتیک های لازم پیش بینی و رهنمود های کلی ارائه گشته بود.

اما واقعیت این است که متأسفانه با پشت سر گذاشتن یک مرحله از جنبش به جای تأکید و توجه به آن رهنمود ها، پراتیک سازمان به طور خودبخودی بر اساس نظرات دیگری پیش رفت- که البته به صورت کتبی هم نوشته نشده و به روشنی مدون نشده بودند. بر اساس آن نظرات، در اوایل سال ۵۳، سازمان دست به تاکتیک هایی زد که عمده تاً در خدمت بردن آگاهی به میان کارگران و دیگر توده های ایران، انجام وظیفه افشاگری های سیاسی و ارتقای روحیه انقلابی آنها قرار داشت. مسلم است که از این منظر، آن تاکتیک ها کاملاً مثبت بودند- نظیر انجام عملیات مسلحانه ای که بعدها از آنها به عنوان عملیات "نمونه ای- خلقی" اسم برده شد، و یا متمرکز شدن به روی کار در میان کارگران و انجام اقداماتی در این زمینه. این تاکتیک ها با این که درکل استراتژی شناخته شده چریکهای فدائی خلق جایگاه مشخص خود را داشتند، ولی به خودی خود و به تنهایی قادر به پاسخگویی به نیازها و ضرورت هایی نبودند که با پیشروی جنبش در جامعه بوجود آمده بودند.

پیش از این در نشریات سازمان از ضرورت توده ای کردن مبارزه مسلحانه صحبت شده بود. ولی اکنون انجام عملیات مسلحانه "نمونه ای- خلقی" در دستور کار قرار گرفته بود بدون آن که این موضوع مورد توجه قرار گیرد که این تاکتیک ها چگونه قرار است به آن ضرورت پاسخ گفته و باعث توده ای شدن مبارزه مسلحانه گردد؛ و کلاً نقش این عملیات در پیشبرد استراتژی سازمان چه می باشد!

در ادامه این روند بعداً کار به آنجا کشید که نقش و وظیفه اصلی مبارزه مسلحانه، در حد "تبلیغ مسلحانه" کاهش داده شد و دیگر برای بسیج و سازماندهی توده ها در یک مبارزه مسلحانه توده ای، اقدامی خاص و مشخصی صورت نگرفت. به این ترتیب مجموعه این برخوردها در پروسه خود مانع از آن شدند که سازمان در یک

مرحله معین جنبش بتواند همچون دوره قبل به نیازهای مبارزاتی جامعه پاسخ درست بدهد. (عبارت عملیات نمونه ای- خلقی که اولین بار در خرداد ۱۳۵۵ در نشریه "نبرد خلق" عنوان گردید، به عملیات مسلحانه ای اطلاق می شد که در ارتباط با منافع ملموس هر طبقه و قشری از مردم و در پشتیبانی از مبارزات آنان صورت می گرفت)

دریک جمعبندی کلی می توان گفت که با توجه به رشد و گسترش مبارزات مردم و بوجود آمدن زمینه برای بسیج و سازماندهی توده ها، اولاً بررسی این واقعیت عینی و بعد یافتن راه هائی برای سازماندهی مبارزات توده ها در اشکال متفاوت مسلحانه و غیر مسلحانه، یک اصل مرکزی و امری کلیدی در این دوره بود. **جهت پاسخ گوئی به این اساسی ترین ضرورتی که شرایط جامعه در آن زمان می طلبد و استراتژی چریکهای فدائی خلق نیز بر آن تأکید کرده بود، لازم بود به اقدامات عملی ای دست زد که تداوم مبارزه مسلحانه به مثابه شکل اصلی مبارزه که دیگر اشکال مبارزه در بستر آن ضروری و مفید واقع می شوند، در سطح جامعه تضمین گردد. این وظیفه اصلی، همانا اتخاذ تاکتیک های بجا و لازم برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه بود.** در مقطع مورد بحث، تمام واقعیت ها نیز آماده بودن زمینه برای تحقق این وظیفه اصلی را در جامعه ایران تأیید می کردند. کما این که در اواخر همان دهه ۵۰ وقتی سد دیکتاتوری شاه ترک برداشت و مبارزات توده ای امکان جاری شدن به صورت علنی را یافتند، همگان این زمینه را به عینه دیدند و شاهد بودند که در اقصی نقاط ایران مردم برای بدست گرفتن سلاح و مبارزه با دشمنانشان آمادگی کامل دارند. به خصوص وقوع مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان و ترکمن صحرا خود بیانگر آن بود که روشنفکران انقلابی مسلح برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه، زمینه کاملاً مساعدی داشته اند. این در عین حال به معنی آن بود که توده های انقلابی با پراتیک خود بر درستی تئوری چریکهای فدائی خلق صحه گذاشتند.

بنابراین در مرحله دوم جنبش مسلحانه، درست در شرایطی که سازمان چریکهای فدائی خلق می توانست و می بایست از ثمره پر باری که رزم دلاورانه اعضایش- کمونیست هائی که جان برکف فعالیت های انقلابی خود را پیش می بردند- و دیگر نیروهای مبارز مسلح در جامعه بوجود آورده بودند بهره برده و آن بار را خود چینند، یا به زبان دیگر نیروی مبارزاتی آزاد شده در جامعه را با اتخاذ تاکتیک های مناسب، خود سازماندهی و بسیج نماید، از حرکت رو به جلو باز ماند و به تدریج در پروسه سرانجامی قرار گرفت.

می توان گفت که حداقل سال ۵۳ و حداکثر سال ۵۴ آخرین فرصت هائی بودند که سازمان می توانست با ارائه یک جمعبندی از تغییرات بوجود آمده در شرایط جامعه و با تکیه بر همه دست آوردهای مبارزاتی جنبش مسلحانه، بر اساس استراتژی مشخص خود تاکتیک های لازم را برای پیشروی جنبش اتخاذ کند. در این صورت با پاسخ دهی به آنچه لازمه رشد جنبش بود، مسلم است که همچون دوره قبل در زمینه های مختلفی شکوفائی ایجاد شده و شرایط باز هم نوین با چشم اندازهای رو به جلو در جامعه پدیدار می گشت. اما فقدان این امر و به عبارتی دیگر عدم پاسخگوئی به نیاز جامعه در این مرحله، موجب اثرات زیانباری شد.

این ضعف و ناتوانی که کاملاً می شد از آن اجتناب کرد، نه فقط به کل جنبش مسلحانه ضربه زد بلکه به طور مشخص سازمان چریکهای فدائی خلق را در معرض خطرات جدی قرار داد. از جمله با توجه به این امرکه اپورتونیسم به مفهوم فرصت طلبی، جائی که خلأئی در کار انقلابی بوجود آمده و ناروشنی یا کمبودی در کار باشد بیشتر امکان رشد می یابد، در اینجا نیز قصور در پی گیری و تحقق استراتژی مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق و عدم توانائی در پاسخ دهی درست به وظایف مبارزاتی یک مرحله از جنبش، زمینه را برای رشد اپورتونیسم در درون سازمان چریکهای فدائی خلق و ضربه به جنبش مسلحانه آماده کرد.

به طور کلی، در حوزه رشد تفکرات غیر پرولتری در جنبش کمونیستی ایران در دهه ۵۰، به دو مورد عمده می توان اشاره کرد. علیرغم پشت سر گذاری موفقیت آمیز یک مرحله از جنبش مسلحانه، از یک طرف فقدان یک جمعیتی تنوریک از دستاوردهای حاصل شده و تحلیل از شرایط جدید و به تبع از آن عدم ارائه تاکتیک های مبارزاتی خاص و لازم برای آن شرایط مبتنی بر استراتژی پذیرفته شده، منجر به لنگ شدن کارهای مبارزاتی در سازمان چریکهای فدائی خلق گشت، که این خود نارضایتی و بحران هایی را دامن زده و به تدریج به جایی رسید که زمینه را برای کم بها دادن به دست آوردهای جنبش مسلحانه و حتی رد خود ضرورت مبارزه مسلحانه فراهم کرد؛ و از طرف دیگر با توجه به خلأیی که بوجود آمده بود (خلأ تنوریک و خلأ پراتیکی متعاقب آن)، حالا سازمان در وضعیتی قرار گرفته بود که آماده پذیرش هر نظری بود که ظاهراً راه حلی برای پرکردن آن خلأ ارائه می داد.

انعکاس این امر را در آن زمان در واقعیت های مختلف می توان مشاهده کرد. مثلاً به هیچوجه اتفاقی نیست که در محدوده سال ۵۴، در زندان در میان زندانیان سیاسی که اکثریت آنها متعلق به جنبش مسلحانه بودند، اولین تردید ها و شک در مورد درستی مبارزه مسلحانه آغاز می شود. از سوی دیگر درست در چنین شرایطی است که یک سری از نوشته های رفیق جزنی که در زندان نوشته بود به درون سازمان راه یافته و مورد توجه قرار می گیرند (تاریخ دقیق ورود آن نوشته ها به سازمان تقریباً اواخر سال ۵۳ می باشد) (۱) البته آن نظرات از طریق زندانیان سیاسی ای هم که حامل نظرات رفیق جزنی بوده و پس از آزادی از زندان در همان سال ۵۳ در ارتباط با سازمان قرار گرفتند، به این شکل نیز وارد سازمان شدند.

در واقع، از اواخر سال ۵۳ بود که هجوم نظرات انحرافی بدرون سازمان آغاز شد و به تدریج زمینه را برای قبول تفکرات "توده ای" در میان افرادی از سازمان آماده نمود. صرفنظر از این که حزب توده برای نفوذ تفکرات خود به درون سازمان چریکهای فدائی خلق چه تلاش هایی می کرد و مستقلاً تا چه حد در این رابطه موفقیت داشته است (در آبان ماه ۱۳۵۵ عده ای از سازمان جدا شده و بعدها رسماً و علناً به حزب توده پیوستند)، واقعیت این است که از مقطع یاد شده، بخشی از تفکرات "توده ای" در سازمان رواج یافته و پیشاپیش شرایط را برای نفوذ تفکرات حزب توده آماده کرده بود. در این مورد واقعیت تلخ و پیچیدگی امر در آن است که تا آنجا که به رواج بخشی از تفکرات "توده ای" در سازمان مربوط می شود، این امر از طریق افراد مبارز و شریفی امکان پذیر شد که ناخواسته حامل آن تفکرات انحرافی بودند و آن تفکرات را چه از طریق نوشته و چه با حضور خودشان به سازمان منتقل نمودند.

به نظر می رسد که امروز جنبش کمونیستی ایران از آن حد پختگی برخوردار است که متوجه این امر باشد که حتی یک فرد مبارز انقلابی هم ممکن است در کنار نظرات درست و انقلابی خود نظرات نادرستی هم داشته باشد و حتی ناخواسته مبلغ و مروج تفکر "توده ای" هم بشود. مسلم است که برخورد به آن تفکرات انحرافی به هیچ وجه به معنی نفی اعمال درست و شخصیت انقلابی آن فرد مبارز نیست. (۲)

در اینجا با توجه به این که نظرات رفیق جزنی پس از ورود به سازمان در روند کار آن تأثیرات خود را به جای گذاشت، لازم است به طور کاملاً موجز به نکاتی اشاره شود. اولاً، در نوشته های رفیق جزنی بر درستی مبارزه مسلحانه (هر چند با درکی مغایر و حتی متضاد با درک و تحلیل چریکهای فدائی خلق) تأکید شده و از آن به عنوان شکل محوری مبارزه نام برده شده بود. ثانیاً در آن نوشته ها علیرغم همه تناقضات و عدم انسجامشان، و حتی مقابله غیر مستقیم و غیر صریح و بدون استدلال با نظرات چریکهای فدائی خلق، به هر حال رهنمودهایی در ارتباط با آن شرایط خاص مطرح شده بود که در شرایط خلأ موجود در سازمان می توانست برای رفقای جذابت داشته باشد. نکته سوم مربوط به نوشته هایی از رفیق جزنی راجع به تاریخ معاصر و تحلیل شرایط

اقتصادی و اجتماعی ایران و رهنمودهای سیاسی ای بود که متأسفانه از یک دیدگاهی انحرافی مورد برخورد قرار گرفته اند و وجود تفکرات "توده ای" در آنها کاملاً برجسته است.

برای این که یک نمونه از آن نظرات در اینجا مطرح شود به این امر اشاره می کنم که در شرایطی که چریکهای فدائی خلق، نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و قطع کامل نفوذ امپریالیسم در ایران را شرط آزادی و رهائی مردم ایران می دانستند و معتقد بودند که هیچ انقلابی در ایران بدون رهبری طبقه کارگر قادر نیست برای مردم ایران آزادی و دموکراسی به ارمغان آورد، در نظرات رفیق جزئی گویا دست یابی به چنین هدفی، و ترقی و پیشرفت جامعه، از طریق انقلاب های "ملی" به رهبری خرده بورژوازی (در غیاب بورژوازی ملی) هم امکان پذیر بود.

بنابراین به هیچوجه اتفاقی نبود که بین رفقای فدائی ای که کماکان به نظرات اولیه سازمان وفادار مانده بودند و بعد از قیام بهمن مجبور شدند تشکل چریکهای فدائی خلق را از نو برپا سازند(همان تشکلی که من نیز هم اکنون در آن فعالیت می کنم)، با کسانی که تحت عنوان "سازمان چریکهای فدائی خلق"، خود را پیروان رفیق جزئی می خواندند، هنگام تحلیل طبقاتی از رژیم جدید و برخورد عملی با اوضاع سیاسی نوینی که در جامعه شکل گرفته بود، تفاوت اساسی ایجاد گشته و دو مسیر کاملاً متفاوت پیموده شد.

همه می دانند که در سال ۵۵ یعنی دو سال مانده به قیام بهمن، ساواک توانست ضربات سنگینی به سازمان چریکهای فدائی خلق وارد آورد. چنین ضرباتی در شرایط تأسف انگیزی که سازمان، در تهران و شهرهای دیگر خود را در آن محصور کرده بود(۳) به هیچوجه ناشی از زرنگی و توانائی ساواک نبود، بلکه توانائی ساواک تنها از ناتوانی سازمان در پاسخگوئی به نیازهای جنبش در یک مرحله خاص و قرار دادن خود در شرایط ضربه پذیری کامل حاصل شد.

به طور واضحتر می توان گفت که سازمان با شناخت صحیح از وظایف مبارزاتی خود و عمل به آنها در مرحله بعدی جنبش- یعنی اگر به خط اولیه چریکهای فدائی خلق پایبند بوده و قادر می شد که تاکتیک های ضروری برای تحقق خط استراتژی اولیه خود را شناخته و آنها را در عمل پیاده کند- می توانست خود را در چنان شرایطی قرار دهد که ضربه پلیس نتواند آنچنان کاری بر او وارد شود-همچنان که در سال ۵۰ تجربه شده بود و ضربات بسیار سنگین ساواک و شهربانی در این سال به چریکهای فدائی خلق نه تنها هرگز به از میان رفتن آنها منجر نشد بلکه درست به دلیل درستی تاکتیک ها و پاسخگوئی به نیازها، سازمان باز رشد کرد و جنبش به رشد و شکوفائی خود ادامه داد.

به طور خلاصه باید گفت که **سازمان چریکهای فدائی خلق از اواخر سال ۵۳ به بعد راه سرانیشی طی نمود و بعد از ضربه های سال ۵۵ با چنان آهنگی در این سرانیشی پیش رفت که تنها تعداد محدودی از آن باقی ماندند و همین تعداد به جز کسانی که در خارج از کشور بودند- از جمله خود من- رسماً و علناً تئوری و تحلیل های شناخته شده چریکهای فدائی خلق را مردود اعلام کرده و بجای آن پذیرای نظراتی شدند که در عمل همانگونه که همگان دیدند، به بیراهه رفرمیسم و سازشکاری ختم گردید.**

اگر خوب توجه کنیم، می بینیم که در شرایط انقلابی سال های ۵۶-۵۷ سازمان چریکهای فدائی خلق، آشکارا فاقد یک خط و رهبری کمونیستی بود. اما درست در چنان شرایطی، صف گسترده هواداران مبارز چریکهای فدائی خلق، همانها که در شرایط اختناق دوره شاه به هر ترتیب که می توانستند به پیشاهنگان خود یاری

رسانده بودند، با الهام از کمونیست های فدائی و راه و رزم انقلابی آنها، در سراسر ایران و حتی در دورافتاده ترین روستاها نیز که هنوز نام خمینی در آنجا شنیده نشده بود، به فعالیت انقلابی مشغول بودند. وجود همین نیروی عظیم متعلق به جنبش کمونیستی ایران و اعمال و رفتار فدائی وار آنان به همراه توده های قیام کننده بود که تا مدتی فضای مبارزاتی را در جامعه به نفع مردم حفظ کرد.

همانطور که در ابتدا تاکید کردم، خطاب من در این مقاله نسل جوان مبارز ایران است. جوانان آگاهی که تلاش آنها برای یادگیری از تجارب نسل کمونیست های دهه ۵۰ برای راهگشایی و پیشبرد مبارزات امروز، نگرانی دشمنان مردم را برانگیخته است. امیدوارم که در چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، این سطور با در میان گذاردن بخش کوچکی از حقایق در مورد تاریخی از مبارزات و تجارب چریکهای فدایی خلق، بتواند جوانان مبارز ما را در جهت هموار نمودن راه انقلاب برای کسب استقلال، آزادی، رفاه و برابری یاری دهد و آنها را قادر سازد تا وظایف مبارزاتییشان در قبال مردم محروم و ستمدیده ایران را با همان احساس مسئولیت و برخورد انقلابی ای که آن نسل "جان شیفته" نمونه آن بود، به پیش ببرند.

۱- دلیل ذکر این تاریخ را بر اساس مشاهدات خودم توضیح می دهم: من اولین بار نام رفیق جزنی را در اوایل سال ۴۹ موقعی که تازه بین رفقای جنگل و رفقای احمدزاده رابطه برقرار شده بود شنیدم. در این زمان و پس از تشکیل چریکهای فدائی خلق نیز (این تشکل از ادغام گروه جنگل- که علیرغم وجود رفقای باقیمانده از گروه جزنی در آن، یک گروه دیگر و متفاوت از گروه جزنی بود- و گروه احمدزاده در همدیگر بوجود آمد) حتی یک نوشته از رفیق جزنی وجود نداشت. با توجه به حساسیتی که رفقای گروه احمدزاده روی نظرات مختلف داشتند، با قاطعیت می توانم بگویم که اگر غیر از این بود حتماً نظرات مطرح در چنان نوشته ای در همان زمان مورد بحث قرار می گرفت- که چنین نبود. دستگیری و به زندان رفتن من در اردیبهشت سال ۵۰ بود. در فروردین سال ۵۲ که من از زندان فرار کرده و دوباره به فعالیت در درون سازمان چریکهای فدائی خلق پرداختم، در اولین پایگاه یا خانه تیمی که بودم جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" را دیدم که با نام رفیق علی اکبر صفائی شناخته می شود. این جزوه نیز البته قبلاً در سازمان وجود نداشت و در این مورد هم با اطمینان می توانم بگویم که رفقای اولیه سازمان که من آنها را می شناختم اطلاعی هم از وجود چنان جزوه ای نداشتند. در هر حال، آن جزوه هم که امروز ادعا شده متعلق به رفیق جزنی است که در زندان نوشته شده بود، در سال ۵۲ مورد توجه خاصی نبود. بعدها من از طرف سازمان مأموریت یافتم که در کمک به ایجاد یک پشت جبهه برای سازمان به منطقه خاورمیانه بروم که این کار با گذشتن مخفیانه از مرز همراه با مشکلاتی، تقریباً در اواخر تابستان سال ۵۳ عملی شد. بنابراین تا نیمه اول سال ۱۳۵۳ که من با رفقای مختلفی در ارتباط بوده و چه در پایگاهی که رفیق حمید اشرف در آن بود و چه در پایگاه های دیگر که معمولاً رفیق جعفری به آنجا ها رفت و آمد داشت، حضور داشتم، هرگز نوشته ای از رفیق جزنی ندیدم و اساساً نوشته ای که تازه به درون سازمان آمده باشد، در آن زمان وجود نداشت. از منطقه خاورمیانه با سازمان تا اواخر سال ۵۳ ارتباط مرتب برقرار بود. در این مدت هم تنها در آخرین ارتباط بود که جزوه ای رسید که نام و تاریخی روی آن نبود. فرستاده شدن آن برای رفقای مستقر در خاورمیانه بدون هیچ توضیحی، به خصوص با توجه به این که از نظر من نظرات انحرافی و مواضع سیاسی نادرست در آن وجود داشت، سالها برای من یک معما بود. در هر حال آن تنها نوشته غیر آشنائی بود که در آن زمان بدست من رسید.

۲- شاید ذکر نمونه ای به درک این امر کمک کند. در نیمه دوم دهه ۴۰ درست در زمانی که جمعی از روشنفکران انقلابی چون صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت‌ی و علیرضا نابدل در تبریز چه با مطالعه گسترده آثار مارکسیست - لنینیستی و چه با تلاش‌های عملی نظیر ارتباط‌گیری با کارگران و از طرق دیگر سعی می‌کردند راهی برای مبارزه قاطع با رژیم شاه پیدا نمایند، فعالین سیاسی دیگری هم در تبریز وجود داشتند که که از آنها بعداً به عنوان "گروه مهندسین" یاد شد و در میان آنها مبارزی به نام بهروز ارمغانی بود. این دو جمع را صرف‌نظر از همه تفاوت‌ها، یک امر اساسی از هم جدا می‌نمود و آن این که بنیان‌های فکری "گروه مهندسین" را- که حزب توده را قبول داشتند- افکار "توده‌ای" تشکیل می‌داد. مسلم است که به دلیل آگاهی والا و قاطعیت رفیق بهروز دهقانی و رفقایش در رد تفکرات حزب توده و به دلیل وجود انضباط ایدئولوژیکی در میان رفقای اولیه چریک‌های فدائی خلق، هیچیک از آن افراد حتی اگر می‌خواستند نمی‌توانستند در میان آن رفقا و یا در تشکل چریک‌های فدائی خلق پذیرفته شوند- و چنان اتفاقی هم هیچوقت نیافتاد. اما در سال ۵۳ همان مبارز برجسته جمع دوم (بهروز ارمغانی) که بعد به زندان افتاده و در آنجا یکی از حاملین اصلی نظرگاه‌های رفیق جزنی گردید، به همراه تعدادی از همفکرانش به سازمان پیوست و در رده تشکیلاتی بالا نیز قرار گرفت. جای تردید نیست که رفیق بهروز ارمغانی یک انسان مبارز و انقلابی بود که تحت تأثیر دست آوردهای انکارناپذیر جنبش مسلحانه به این جنبش روی آورده بود، در حالی که چه به دلیل محدودیت‌های شرایط زندان و چه به هر دلیل دیگری نتوانسته بود، بنیان‌های فکری تئوری مبارزه مسلحانه را به همان صورت که در آثار رفقا پویان و احمدزاده آمده بود، درک نماید.

۳- با این که در این زمان افراد مبارز زیادی به سازمان پیوسته و صفوف سازمان کاملاً گسترش یافته بود، ولی به جای این که از این نیرو در جهت سازماندهی مبارزات مردم در جهت تحقق یک استراتژی درست استفاده شود، و بدون آن که حتی سئوالاتی که پیشتر برای رفقای اولیه سازمان مطرح بود، مورد توجه قرار گیرد که مثلاً "مبارزه خلق کرد که تحت بیشترین ستم و فشار قرار دارد،... چگونه می‌توان به آن یاری رساند؟" (رفیق احمدزاده، همان منبع صفحه ۱۴۴) و یا به این امر توجه شود که اساساً در فضای محدود شهر نمی‌توان نیروی چریکی زیادی را سازماندهی نمود، انرژی‌های موجود در سازمان، در خانه‌های تیمی آن هم نه فقط در تهران بلکه حتی در شهرهای کوچک برای انجام کارهای فرعی از جمله کارهایی از قبیل تایپ و تکثیر کتابهای مارکسیستی و غیره محصور گشتند و این نوع سازماندهی در شرایط سرکوب و اختناق، زمینه‌ای برای شناسائی رفقا از طرف ساواک و ضربه‌پذیری کل سازمان شد.

خرداد ۱۳۹۰